شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال پانزدهم
۲۵ دی ۱۴۰۲
۳ رجب ۱۴۴۵
شماره ۴۱۳۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۷۰٪ ↓ ۲° ↑ ۱۰°

صبح ۲ | ظهر ۷

عصر ۸ | شب ۴

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۰:۴۶ | نیمه شب شرعی ۲۲:۵۶:۱۴

غروب آفتاب ۱۶:۳۹:۲۰ | اذان صبح فردا ۰۵:۱۲:۵۹

اذان مغرب ۱۶:۵۹:۱۹ | طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۱:۵۵

اول شخص

انقلاب، به روایت یک شاهد عینی

یادی از بهمن جلالی، عکاس فقید ایرانی همزمان با سالروز درگذشتش

نویسنده آزاده چشمه سنگی

بهمن جلالی، سال ۱۳۲۳ در محله باغ صبای تهران متولد شد. او با اتمام تحصیلات متوسطه و اخذ دیپلم علوم طبیعی، راه خود را در رشته اقتصاد دنبال کرد و وارد دانشگاه ملی ایران شد. حشرونشر با دانشجویان رشته معماری و سفرهای دانشجویی هنگامی که با اندک آشنایی او با دوربین عکاسی آمیخته شد، سرنوشت بهمن جلالی را از یک کارشناس اقتصاد معمولی به یک عکاس نامدار ایرانی تغییر داد.

او که ذوق و استعداد خود را در هنر عکاسی کشف کرده بود، پس از پایان تحصیلات دانشگاهی، به طور تجربی در راه عکاسی قدم گذاشت و نخستین بار با شرکت در «مسابقه عکس جوان آماتور»، شرکت کرد و در سال ۱۳۴۹ برای یکی از عکس هایش در نمایشگاه عکس موزه ایران باستان، برنده شد و در همان ایام، اولین عکسش در شماره پنجم مجله هفتگی تماشا به چاپ رسید. همان مجله ای که بعدتر در کنار قباد شیوا (گرافیست)، همکار شد و طولانی مدت در این هفته نامه فعالیت کرد. پس از آنکه نمایشگاه انفرادی او از «ماهیگیران شمال» مورد توجه قرارگرفت، نمایشگاه دیگری در سال ۱۳۵۰ با موضوع آثار عکاسی شده از کارگاه نمایش و نمایش های تئاتر شهر برگزار کرد و در ادامه، پروژه عکاسی از منزل صادق هدایت را بر عهده گرفت. جلالی پس از آنکه در سال ۱۳۵۴ از خدمت سربازی برگشت، به انگلستان سفر کرد تا با کارآموزی در استودیو عکس جان ویکرز، به اندوخته تجربیات خود بیفزاید. او در طول دوسال اقامت در انگلستان به عضویت انجمن سلطنتی عکاسان انگلستان در آمد و در حالی به ایران برگشت که حالا خود از استادان برجسته عکاسی معاصر، هنرجویان بسیاری را می پذیرفت.

جلالی در همین دوران بود که مجموعه عکس «هنر آفریقای سیاه» را پس از عکاسی از هفت کشور قاره آفریقا منتشر کرد. هم زمان با انقلاب اسلامی، او در مقام یک هنرمند دغدغه مند به متن جامعه آمد تا تحولات اجتماعی روز را از قاب دوربین عکاسی خود ثبت تاریخ کند. جلالی بعدها درباره آن روزها می‌گوید: «اتفاقی جلو چشممان می افتاد که فقط در کتاب ها در مورد آن خوانده بودیم، چیزهایی مثل انقلاب اکتبر (انقلاب روسیه) یا انقلاب کوبا. انقلاب بسیار عجیب و جذاب بود [...] و برای ما که در دوره خود هیچ اتفاقی را ندیده بودیم خیلی تازه بود. عکاسی از این اتفاقات هم لذت داشت. حتی از خطری هم که وجود داشت لذت می بردیم. دوست داشتیم جلوتر از همه باشیم و همیشه فکر می‌کردیم که ممکن است همه افراد تیر بخورند ولی چون ما عکاسی می‌کردیم تیر نمی خوریم. همه عکاس ها این جوری فکر می‌کردند.»

مجموعه عکس های او تحت عنوان «۶۴روز»، ماحصل ثبت قاب هایی از ایام شروع به کار دولت غلامرضا ازهاری تا پایان دولت شاپور بختیار در تهران بود. بهمن جلالی در کتاب «روزهای خون، روزهای آتش، گزارش مصوری از پیروزی انقلاب اسلامی» نیز ابعاد اجتماعی و بازتاب های عینی بروز انقلاب در بستر خیابان ها را به تصویر می‌کشد. بعدتر به همت حسن تهرانی، نمایشگاهی از آثار این کتاب در کشورهای چکسلواکی و آمریکا برپا شد. اما با آغاز جنگ تحمیلی، رسالت بهمن جلالی در قامت یک شاهد عینی با سفر به مناطق جنگ زده آغاز شد. جلالی، تبعات حملات رژیم بعث به مناطق غیرنظامی آبادان را در قالب شصت فریم سیاه و سفید، در کتاب «آبادان، که میجنگد» به تصویر می‌کشد.

او در این کتاب، اوضاع آبادان را در ماه های اولیه نبرد چنین توصیف می‌کند: «تا امروز، شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۹ که این چند سطر را به عنوان یک توضیح کوتاه برای مجموعه عکس های کتاب می نویسم، ۱۷۴ روز از حمله دشمن به میهن ما و به شهر آبادان می‌گذرد. ۱۷۴ روز و ۱۷۴ شب که بیشتر از ۴۱۰۰ ساعت می شود و در هر ساعت آن صدها گلوله دشمن بر سر شهر باریده است. بر پالایشگاه و اسکله بارگیری و خانه های مردم و بر بیمارستان و مسجد و مدرسه به یکسان. دشمن از دوقدمی، از فاصله سیصد متری آن سوی رود شلیک می‌کند و شهر، که یک شهر معمولی است و برای کار و کوشش و استراحت و بازی زیر آفتاب و مهتاب و باران ساخته شده، البته از این هجوم وحشیانه آسیب می بیند.»

بهمن جلالی، در سال ۶۳ به سفارش مجله سروش طی سفری به نیکاراگوئه، انقلاب ساندینست ها را نیز به تصویر می‌کشد و پس از آن برای عکاسی از مجموعه انیمیشن «علی کوچولو» دعوت به کار می شود، اما عارضه کلیوی او را پس از یک قسمت، به بستر بیماری می‌کشاند و ادامه پروژه را به همسرش رعنا جوادی واگذار می‌کند. سپس برای ادامه درمان به آلمان سفر می‌کند و پس از بازگشت، عمده فعالیت خود را به تدریس در دانشگاه و داوری جشنواره ها اختصاص می دهد.

بهمن جلالی در سال ۱۳۷۶ درست در ایامی که با همراهی همسرش، موزه عکاسی را تأسیس کرد، از سوی بنیاد آنتونی تاپیس بارسلونا به پاس چهل سال فعالیت مستمر و تأثیرگذار در حوزه عکاسی مورد تقدیر قرارگرفت و از آغاز دهه ۸۰ تا پایان عمر، بیش از هر زمان، به برپایی نمایشگاه های انفرادی و گروهی در داخل و خارج ازکشور پرداخت و سرانجام در ۲۵ دی ۱۳۸۸ در سن شصت وپنج سالگی بر اثر سرطان پانکراس از دنیا رفت در حالی که جای خالی او در جایگاه یک محقق و مدرس برجسته عکاسی معاصر در میان پرشمار هنرجوی این رشته، به فقدانی جبران ناپذیر تبدیل شد و نام و یادش به عنوان یکی از جریان ساز ترین عکاسان انقلاب اسلامی در تقویم هنرمندان کشور، به جا ماند.

حدیث

امام هادی(ع):

حسادت نابود کننده نیکی هاست و خودبزرگ بینی نفرت و دشمنی می آورد، خودشیفتگی از جست وجوی دانش بازمی دارد و موجب پرخاشگری نابخردانه است. بخل نکوهیده ترین اخلاق است و آزمندی خوی زشتی است.

أعلام الدین: ص ۳۱۱

نکوهیده ترین اخلاق در کلام امام هادی(ع)

آشیشال*

حدیث هایی لطیف تر از شعر...

شاعر و نویسنده حامد عسکری

از پیش دبستانی شروع شد، از همان روزهایی که اسم امام ها را در شعر بی دروپیکر یاد گرفتیم. شعری که گویا شاعرش هرچه ذوق شاعری نداشته، اما نیت و اخلاص خوبی داشته و همین باعث شده که هنوز هم که هنوز است در مدارس و مهدکودک ها استفاده و خرج شود. شعر این گونه شروع می شد: ای یار باشهامت، بگو تو از امامت و همینجا اولین سؤال در ذهن ایجاد می شد که بگو از مبحث امامت یا اینکه بگو از امامت؟ حالا نمی خواهم خیلی آسیب شناسی ادبیات کودک و نونهال کنم ولی عرضم این است که اگر همین شعر با صفا و صمیمی نبود خیلی از هم نسلی های ما حتی بر اساس این شعر که مصرع معرفی امام هادی اش این بود: دهم علی النقی... در این سن و سال فراموش می کردیم که این آقا امام چندم ماست. قبل از نوشتن این ستون فایل های پی دی اف کتاب های دینی و قرآن و تاریخ مقاطع متوسطه اول و دوم را تورقی کردم که ببینم دخترم و پسرم (نسل امروز) از ایشان چه خواهند خواند و شنید و چیزی دستگیرم نشد. هرچند نقد محتوای آموزشی دینی و فرهنگی ما هم مثنوی هفتاد من کاغذ می طلبد. الغرض در روز شهادت این امام عزیز و غریب که معمولی ترین چیزها را هم در موردشان نمی دانیم نمی خواهم کامتان را تلخ کنم و اتفاقا چیزکی پیشنهاد بدهم که یک بار هم شده تورقش کنید و حتی نه به عنوان یک متن مقدس که به عنوان یک متن ادبی و هنری نگاهش کنید و از مکیدن و لعاب انداختن تعابیرش در کامتان کیفور شوید.

این امام نازنین ما دو یادگار عجیب و غریب برای شیعیانشان به جا گذاشته اند که یکی اش زیارت غدیریه است و یکی اش زیارت عجیب و غریب جامعه کبیره. زیارت جامعه کبیره سندی متقن و محکم دارد. علامه مجلسی معتقد است بر اساس نصوص و متون یقینی این زیارت کامل ترین و بهترین و جامع ترین زیارتی است که می شود در زیارت همه ائمه آن را خواند و از مضامینش لذت برد. پیر فرزانه روزگارمان حضرت آیه ا... فاطمی نیا در یکی از منبرهایش می گفت اگر بدانید جامعه کبیره چه گنجی است و به مضامینش واقف شوید واقعا با فرازهایی از آن می شود معجزه کرد.

تو فکر کن یک معصوم، یک امام که وجودش لطف مطلق است و مهربانی محض وقت گذاشته متنی انشا کرده و این متن چون گلدانی بلور از میان آن همه خون ریزی و شیعه کشی و کتاب سوزی و تحریم و تنبیه به دست ما رسیده که با آن مأنوس بشویم و بخوانیم و پر بکشیم به عالمی که حتی ملائک هم حق پر زدن در آن طبقه از عرش را ندارند. می گویند همه عذاب قیامت این است که نسخه موجودت را با نسخه ای که می توانستی و قابلیت داشته ای باشی را مقابل هم قرار می دهند و تو افسوس می خوری که ای وای عمرم صرف چه چیزهایی شد. جامعه کبیره هم یکی از این فرصت هاست. فرصت هایی که داریم و قدرش را نمی دانیم. دانستن تاریخ وفات و ولادت و محل دفن و تاریخ بنای ائمه جذاب است و لازم و واجب ولی آن ها آمده اند که برنامه زندگی مان را تغییر دهند. لطف کرده اند قدم بر چشم زمین خاکی ما گذاشته اند که با خودشان بالا برویم. حیف است اگر جا بمانیم خودمان ضرر می کنیم.

*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند

عکس نوشت

می نویسیم: مرگ بر صدام

روزنامه نگار ضحی زردکانلو

«بنویسید: الموت لصدام.» با گچ های ریخته از آوار مدرسه در کلاس هم بنویسد. روی تخته ای که هنوز اثری هست از فرمول های ریاضی حل نشده، از کلمه ها و ترکیب های تازه درس، از هنرنمایی های بچه ها در زنگ تفریح، از نام های دانش آموزان کلاس که همگی جزو خوب ها نوشته شده بود. نام هایی که حالا همه یا شهیدند یا جانبازند یا ایثارگر. آن روز شوم در مهر ۱۳۵۹ که بمب توی کلاس ترکید، بچه ها که مرگ بر صدام نوشتند. گفتند: از کیف مدرسه هرکدام مان یک کاغذ و یک قلم برای سال نو تحصیلی مان بس است.

لباس های مدرسه شان شد لباس رزم و قلم دستشان شد اسلحه و کارنامه قبولی شان شد وصیت نامه هایشان.

هرکدام آرزویی، وصیتی، حسرتی و آهی داشت. یکی دستش به نوشتن نمی رفت، یکی کاغذش را نوشته بود و در سرش مرور می کرد. یکی باورش نمی شد که این شاید آخرین باری است که دست به قلم می برد.

یکی از بچه ها هم کاغذ کم آورده بود و واژه برای نوشتن بسیار داشت. از پدرو مادر، خواهر و برادر، دختری که دوستش داشت، از همسایه ها، از فامیل و دوست و آشنا از رفقا و معلمانش از همه و همه داشت می نوشت و بعد از آرمان ها و باورها و آرزوهایش و امیدی که به پیروزی داشت نوشت و کاغذ خیس خورده اش را تا کرد و توی جیبش گذاشت. یکی هم وصیتش را نوشته بود و داشت آن را برای هم کلاسی هایی که حالا هم رزمانش بودند می خواند. قطره اشکی نم زد به گوشه چشم هرکدامشان. یکی گفت: بچه ها همه مان آخر کاغذهایمان می نویسیم: الموت لصدام.

عکس ها: مرحوم بهمن جلالی

حدیث گرافی

شهید

محمد ابراهیم شریفی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۳

تاریخ تولد: ۱۳۲۱/۱۱/۱

محل تولد: مشهد

محل شهادت: شلمچه/ کربلای۵

طرح: مصطفی برجی

امام هادی(ع):

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و دسته ای زیان بینند.

بحارالانوار/ جلد۷۵/صفحه۳۶۶

چکامه

ای نقی و هادی ای ما را به آیین رهگشا

سر ز سامرا برآور ای امام پاک من ..... ای تو را علم علی در سینه، چون جان در بدن
ای تو هم نام امام راستان یعنی علی ..... ای به او همگونه اندر کنیه یعنی بوالحسن
این نقی و هادی ای ما را به آیین رهگشا ..... در ظلام این شب دیجور و دهر پر فتن
سر ز سامرا بر آور تا ببینی روز ما ..... در دل این روزگار رو سیه تر از لجن
شیعیان را بی مهابا می کشند از بحر و بر ..... زاده وهابیان اندر عراق، اندر یمن
نوکر بی مزد آمریکا زند لاف از فریب ..... کآن چه او می فهمد از اسلام، آن باشد حَسَن
گلشن دین، عرصه زاغان بی مقدار شد ..... آری، ار بلبل رود از باغ، باز آید زغن
سر ز سامرا بر آر و بر خر خودشان نشان ..... این سگان ناصبی را کافران بی وطن
یا بگو فرزند تو مهدی کند پا در رکاب ..... زین خران سگ صفت را سر در آرد در رسن
سر ز سامرا برآر و با نهیبی هاشمی ..... پاک کن از کارگاه دین گروه کارتَن

موسوی گرمارودی